

# راهبرد کیفی پژوهش نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی:

## مفهوم، پارادایم، ویژگی‌ها و مباحث تکمیلی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۴/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۶/۲۷

علیرضا پویا\*، حسنیه طباطبائی\*\*

### چکیده:

به موازات تغییر در نظریه‌ها و فرضیه‌های متفاوت علوم گوناگون، پژوهش علمی و روش‌های آن نیز در مسیر تکاملی خویش پیچیده‌تر می‌شود. روش تحقیق در هر پژوهشی می‌تواند بر دستاوردهای حاصل از آن بسیار تأثیرگذار باشد. از جمله‌ی روش‌های تحقیق کیفی، که از رویکردی استقرایی به جای رویکرد قیاسی بهره می‌گیرد، روش تحقیق نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی است. این روش از داده‌های خام شروع می‌شود و به سمت شکل‌گیری نظریه حرکت می‌کند. در حال حاضر، نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی از استقبال بسیاری، به‌ویژه در پژوهش‌های سازمانی و اجتماعی، برخوردار است. با این حال، به نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی محض به دلایلی، از جمله پرهیز از بررسی ادبیات موضوع تا پایان پژوهش، انتقاد شده است و این مسئله را نوعی ضعف برای آن برشمرده‌اند. در این مقاله، ابتدا مروری جامع بر منابع مرتبط با این نظریه شده و اجزا، ویژگی‌ها، فرایندها و ریشه‌های پارادایمی آن استخراج شده است. در ادامه، با رویکردی انتقادی به این روش تحقیق، نقاط قوت و ضعف آن شناسایی شده است. سرانجام، سعی شد با ارائه‌ی راهکارهای مناسب، که در برخی ادبیات با عنوان نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه شناخته می‌شود، اشکالات آن برطرف شود.

### کلیدواژه‌ها:

نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، رویکرد استقرایی، کدگذاری، پارادایم ساخت‌گرایی، نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه.

\*. استادیار گروه مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد

\*\* . دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی دانشگاه فردوسی مشهد [n.tabatabayee@gmail.com](mailto:n.tabatabayee@gmail.com)

## مقدمه

نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی<sup>۱</sup> از راهبردهای پژوهش کیفی است که از نوعی رویکرد استقرایی<sup>۲</sup> بهره می‌گیرد؛ یعنی حرکتی از جزء به کل دارد. در رویکرد استقرایی، محقق با شناسایی اجزای نظریه به شکل دهی آن می‌پردازد. نظریه‌ی حاصل از این راهبرد به واقعیات طبیعی نزدیک‌تر است (دانایی‌فرد، ۱۳۸۳). نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی را نخستین بار گلاسر و استراوس (۱۹۶۷)، در کتاب «کشف نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی»<sup>۳</sup> مطرح کردند. به عقیده‌ی آنان، این نظریه می‌تواند در پر کردن شکاف بین نظریه و پژوهش‌های تجربی نقشی مهم ایفا کند. در این روش، محور اصلی نظریه‌سازی بر پایه‌ی گردآوری، مشاهده و مقایسه‌ی داده‌ها و مشاهدات برگرفته از محیط پژوهش قرار دارد.

بر پایه‌ی مفاهیم و مبانی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، پژوهش بر اساس فرضیه‌سازی شروع نمی‌شود، بلکه پژوهشگر با مسئله‌ی تحقیقی روبه‌روست که برای پاسخ‌گویی به آن هیچ جواب و حدس قبلی ندارد (Egan, 2002; Strauss, 1987). بنابراین، روابط بین متغیرها و مؤلفه‌های تحقیق از قبل تعیین نمی‌شود، بلکه بر مبنای مشاهدات و داده‌های گردآوری‌شده و با توجه به تفاوت‌ها و تشابهات آن‌ها تبیین و، از این طریق، مقدمات لازم برای نظریه‌سازی فراهم می‌شود. در صورتی که پژوهش‌های پیش‌تری اجزای این نظریه را تأیید کند، آن نظریه از غنا و استحکام بیش‌تری برخوردار خواهد شد (دانایی‌فرد، ۱۳۸۴). مبنای فلسفی این تحقیق پدیدارشناختی است و تحقیقی تفسیری به شمار می‌رود (عطافر و دیگران، ۱۳۸۹). در واقع، این نظریه باید به وسیله‌ی داده‌ها زمینه‌دار شود، نه آن‌که بر آن تحمیل شود. این روش بر پایه‌ی این رویکرد بنا شده است که نخستین کار کلیدی پژوهشگر کشف راه‌های جدید برای معنا دادن به دنیای اجتماعی است (هومن، ۱۳۸۵). در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، استخراج مفاهیم و روابط هدف اصلی از تجزیه و تحلیل داده‌هاست. در آغاز فرایند تحقیق، پژوهشگر باید بر مشاهدات خود تمرکز یابد و با داشتن دقت نظر علمی به امر

1. Grounded Theory
2. Inductive Approach
3. The Discovery of Grounded Theory

## راهبرد کیفی پژوهش نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی: مفهوم، پارادایم، ویژگی‌ها و مباحث تکمیلی

۱۳

دسته‌بندی صحیح و مناسب داده‌های گردآوری شده پردازد؛ آن‌گاه، توجه خود را به تبیین روابط میان دسته‌بندی‌های ایجادشده معطوف کند (زارعی و دیگران، ۱۳۸۷). در این مقاله، سعی شده است ابعاد گوناگون نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی بررسی شود. ابتدا، برخی مفاهیم ابتدایی، اجزاء و پارادایم و معرفت‌شناسی غالب در آن مطرح و سپس فرایند پژوهش مبتنی بر این رویکرد بیان می‌شود که شامل فرایندی پنج‌مرحله‌ای است. هم‌چنین، برخی از نقاط قوت و ضعف این روش بررسی می‌گردد. در ادامه، رویکردی نوین به نام «نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه»، به مثابه رویکردی که خالی از نقاط ضعف نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی است، معرفی و نوعی مقایسه بین این دو رویکرد پژوهشی می‌شود. در پایان، برخی از کاربردهای این روش تحقیقی آورده شده تا حوزه‌ی وسیع کاربرد این رویکرد به نمایش گذاشته شود.

### اجزای نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی

نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی دارای سه رکن اصلی مفاهیم<sup>۱</sup>، مقوله‌ها<sup>۲</sup> و قضیه‌ها<sup>۳</sup> است (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳). مفاهیم واحدهای بنیادی تحلیل است. در این راهبرد، ابتدا سؤال پژوهش مطرح می‌شود و سپس، برای پاسخ به این سؤال، داده‌های اطلاعاتی گردآوری و تحلیل می‌شود. این داده‌ها، در قالب جدول‌هایی، سیر تکاملی خود را طی می‌کند. بنابراین، ابتدا نکات کلیدی داده‌ها احصا و برای هر نکته یک کد<sup>۴</sup> معین می‌شود؛ سپس، با مقایسه‌ی کدها، چند کد که اشاره به جنبه‌ی مشترک پدیده دارند عنوان یک «مفهوم» به خود می‌گیرند (دانایی‌فرد، ۱۳۸۴، Glauser, 1992). دومین عنصر «مقوله‌ها» است؛ کاربرین و استراوس (۱۹۹۴) آن را چنین تعریف می‌کنند: مقوله‌ها، نسبت به آنچه مفاهیم نشان می‌دهند، تجریدی‌تر و در سطح بالاتری قرار دارند. یعنی، از ترکیب و کنار هم قرار گرفتن چند مفهوم، یک مقوله یا طبقه تشکیل می‌شود. مقوله‌ها شالوده‌های تدوین نظریه‌اند. آن‌ها

1. Concept
2. Categories
3. Proposition
4. Code

ابزاری را فراهم می‌کنند که بدان وسیله نظریه می‌تواند انجام یابد. در این جا، پرسش مهم این است که این مقوله‌ها از کجا می‌آیند. کاربین و استراوس (۱۹۹۰) سه منبع ممکن را برای مقوله‌ها پیشنهاد می‌کنند: سازه‌های<sup>۱</sup> شعوری خودتحلیلگر، اصطلاحات فنی که از پیشینه‌های نظری و تخصصی بیرون می‌آید، زبانی که به وسیله‌ی آگاهی‌دهندگان به کار می‌رود.

سومین عنصر بنیادی «قضیه‌ها» است که بیانگر روابط تعمیم یافته بین یک مقوله و مفاهیم آن و بین مقوله‌های معین است. نظریه‌ی بنیادی از کدها آغاز و سپس به مفاهیم، مقوله‌ها و سرانجام به نظریه ختم می‌شود. نظریه‌ی حاصل نیازی به تأیید و آزمون مجزا ندارد، زیرا نظریه از دل داده‌های زنده حاصل شده است (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

### پارادایم و معرفت‌شناسی غالب در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی

پارادایم مجموعه‌ای از باورهای بنیادی است که اصول نهایی یا اولیه‌ی پژوهش و آموزش را تعیین می‌کند (Lewis, 1999; Dillon, 2000; Garvick, 1999). پارادایم‌های تحقیقی چارچوب‌های پژوهشی را برای پژوهشگران فراهم می‌کنند. در سال‌های اخیر، برخی از صاحب‌نظران راهبرد نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی را مطابق با پیش‌فرض‌های ساخت‌گرایی<sup>۲</sup> به کار برده‌اند. چرا که در هنگام پژوهش هیچ نوع واقعیتی غیر از واقعیت ساخت‌یافته‌ی درون ذهن پژوهشگر وارد پژوهش نمی‌شود و پژوهشگران این نظریه الزامی به مطالعه‌ی پیشینه‌ی تحقیق موضوع ندارند (دانایی‌فرد، ۱۳۸۴). بر این اساس، این راهبرد بیش‌تر نوعی راهبرد منعطف و کشف‌کننده<sup>۳</sup> محسوب می‌شود تا شیوه‌ای رسمی<sup>۴</sup> (Charmaz, 1996).

در پارادایم ساخت‌گرایی، دانش مرکب از سازه‌هایی است که درباره‌ی آن‌ها نوعی اجماع نسبی میان کسانی که صلاحیت تفسیر اساسی سازه را دارند وجود دارد. دانش‌های چندگانه می‌توانند در کنار هم قرار گیرند و سازه‌ها تابع بازنگری مستمر و تغییرات پیوسته است (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳). آن‌چنان که بیان شد، در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، از

- 
1. Constructs
  2. Constructivism
  3. Heuristic
  4. Formal Method

آن جا که داده‌ها مدام در حال ظهورند، باید انعطاف‌پذیری لازم برای ایجاد تغییرات و تعدیلات لازم در مرحله‌ی گردآوری داده‌ها وجود داشته باشد.

در پارادایم این نوع پژوهش، دانش با شکل‌گیری سازه‌های آگاهانه‌تر و به موازات نزدیک شدن سازه‌های متفاوت به هم انباشته می‌شود و انتقال دانش از طریق تجربه‌ی نیابتی و غالباً توسط گزارش‌های موردی است (همان منبع). واژه‌ی ساخت‌گرایی بیانگر نوعی پارادایم است که پیش‌فرض آن حرکت از واقع‌گرایی هستی‌شناسانه به نسبی‌گرایی<sup>۱</sup> هستی‌شناسانه است (Thomas, 1994). پارادایم‌های تحقیقی به وسیله‌ی پاسخ‌هایی که حامیان هر پارادایم به سه سؤال اساسی مرتبط با هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی می‌دهند مطرح می‌شود (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳). می‌توان این ارکان را در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی بدین‌صورت مطرح کرد که واقعیت‌ها در قالب سازه‌های ذهنی ملموس و چندگانه شکل می‌گیرد؛ یعنی واقعیت به شکل‌های متعددی در جوامع وجود دارد و به طرق متفاوت تجربه می‌شود؛ اما درک آن در مکان و زمان خاصی ممکن است؛ شکل و محتوای آن‌ها به اشخاص یا گروه‌های شکل‌دهنده‌ی این سازه‌ها وابسته است و، اگرچه کاملاً صحیح نیستند، آگاهی‌بخش‌اند و سازه‌ها و واقعیت‌های مرتبط با آن‌ها تغییرپذیرند (Thomas, 1994). پژوهشگر و پدیده‌ی بررسی‌شده به هم تنیده‌اند و حاصل تحقیق حاصل همین پیوند است. به عبارتی دیگر، از نظر شناخت‌شناسی، این نوع تحقیق مبتنی بر ذهنی‌گرایی و تعاملی است (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

در پارادایم ساخت‌گرایی، ارزش‌ها جایگاهی ویژه دارند و به مثابه عواملی اجتناب‌ناپذیر در خلق واقعیت و نتیجه‌ی تحقیق ظاهر می‌شوند. هم‌چنین، در این پارادایم، پژوهشگر هماهنگ‌کننده و تسهیلگر فرایند پژوهش است و نقشی یاری‌دهنده دارد (همان منبع) و، به علت مدنظر بودن ارزش‌های مشارکت‌کننده، رعایت اخلاقیات در این پارادایم ذاتی است (Guba & Lincoln, 1989). ساخت‌گرایان معتقدند که واقعیت عبارت از نوعی نظام باور درون‌بستری خاص است. واقعیت مرکب از چند واقعیت است که در ذهن مشارکت‌کننده وجود دارد. پژوهش و بررسی درباره‌ی این واقعیت ساخت‌یافته به تعاملات بین مصاحبه‌گر و

آزمودنی بستگی دارد؛ یعنی پژوهشگر باید در خلال کار خود مشارکت کننده‌ای فعال باشد (Healy & Chad, 2002). به عبارت دیگر، درون اذهان متفاوت واقعیاتی گوناگون وجود دارد که آن واقعیت را ساخت یافته می‌نامند.

از بُعد روش‌شناسی، نیز دارای نوعی تحلیل تفسیری و منطقی<sup>۱</sup> است. به عبارتی دیگر، ماهیت متغیر و درون‌شخصی (درون‌ذهنی) سازه‌های اجتماعی دلالت بر این دارد که سازه‌های فردی می‌تواند فقط از طریق تعامل میان پژوهشگر و پاسخ‌دهندگان ظهور یابد و پالایش شود (Rimer, 2001; Guba & Lincoln, 1994). این سازه‌های متغیر، با استفاده از فنون تفسیری متعارف، تفسیر و از طریق تعاملی و یا منطقی مقایسه می‌شوند. هدف نهایی<sup>۲</sup> پالایش سازه‌ی اجتماعی است که نسبت به دیگر سازه‌ها بسیار پیچیده است (دانایی فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

### فرایند پژوهش با رویکرد نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی

برای اجرای پژوهش و تدوین نظریه به صورت بنیادی، پنج مرحله‌ی تحلیلی — و نه الزاماً متوالی — وجود دارد. این مراحل را می‌توان به صورت زیر نوشت:

■ مرحله‌ی طرح پژوهش: نخستین گام تعریف سؤالاتی دقیق و منعطف از مسئله است. پرسش پژوهش در این نظریه گزاره‌ای است که پدیده‌ی بررسی‌شونده را مشخص می‌کند. یکی از منابع مناسب این نوع سؤالات متون فنی نظیر گزارش‌ها و بررسی‌های پژوهشی است (Corbin & Strauss, 1990)؛ البته می‌توان از متون یا ادبیات فنی به مثابه منبع داده‌های دست دوم استفاده کرد.

هم‌چنین، از یافته‌های پژوهشی منتشرشده، شامل مطالب نقل‌شده از مصاحبه‌ها و یادداشت‌های میدانی و نقل قول‌ها، می‌توان به مثابه منابع اطلاعاتی دست دوم استفاده کرد. یافته‌های پژوهشی منتشر نشده — که ممکن است شامل مطالبی درباره‌ی فعالیت‌ها، اقدامات، محیط‌ها و دیدگاه‌ها باشد — نیز می‌تواند استفاده شود (همان منبع). پس از طرح این سؤالات، مورد نخست انتخاب می‌شود و، بر مبنای تحلیل داده‌های مرتبط با آن و ظهور نظریه، موارد

اضافی انتخاب می‌شود. تحلیل مفهوم‌سازی بنیادی مورد نخست منجر به شکل‌گیری چارچوب نظری اولیه می‌شود. سپس، موردهای اضافی انتخاب می‌شود تا این چارچوب آزموده و بسط داده شود (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

■ مرحله‌ی گردآوری و تنظیم داده‌ها: نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی به طور استقرایی، با جمع‌آوری دقیق و تحلیل داده‌های عملی کیفی، کشف می‌شود. همان‌طور که گفته شد، این روش با نظریه آغاز نمی‌شود، بلکه با زمینه‌ی مطالعاتی شروع می‌شود و، پس از گردآوری داده‌ها، به نظریه‌های مرتبط اجازه می‌دهد تا از این زمینه پدیدار شوند (پویا و اخروی، ۱۳۸۸).

هنگام جمع‌آوری داده‌ها، آن‌چه بیش‌تر برای پژوهشگر اهمیت دارد برخوردار از منابع موجود از توان لازم برای مقایسه‌های شایان توجه پرسش‌های تحقیق است. جمع‌آوری داده‌ها محدودیت زمانی مشخصی ندارد، اما تحلیل و جمع‌آوری داده‌ها باید هم‌زمان و همگام با یکدیگر باشد (زارعی و دیگران، ۱۳۸۷). مهارت کلیدی پژوهشگر در تدوین نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی آن است که بتواند نسبت به مبانی چندگانه‌ی نهفته‌ی داده‌ها حساس باشد (هومن، ۱۳۸۵).

در نظریه‌ی بنیادی، از منابع اطلاعاتی متنوعی استفاده خواهد شد. در نمونه‌گیری نظری ضرورتاً داده‌ها و فنون خاصی برای جمع‌آوری آن‌ها وجود ندارد. انواع گوناگونی از داده‌ها به تحلیل‌گران ایده‌های متفاوتی می‌دهد تا آن مقوله را درک کنند. این دیدگاه‌های متفاوت را «تکه‌های اطلاعات اولیه» می‌گویند. پس، در این مرحله، داده‌ها از طرق کمی و کیفی جمع‌آوری و پایگاه داده تشکیل می‌شود. این داده‌ها می‌باید به صورت هم‌زمان جمع‌آوری و تحلیل شود تا انعطاف‌پذیری پژوهش حفظ شود؛ چرا که داده‌ها مدام در حال ظهورند و باید تعدیلات لازم در حین جمع‌آوری و تحلیل صورت پذیرد (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

نمونه‌برداری را نمی‌توان از آغاز بررسی میدانی به طور تفصیلی برنامه‌ریزی کرد. کشف نظریه از دل داده‌ها — نه آزمون فرضیه — بر مبنای الگویی از قبل تعیین شده از طریق گردآوری داده‌های مناسب برای نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی امری محوری است. اگرچه نمونه‌گیری در آغاز پژوهش نامعین است، به موازات پیشرفت طرح، متمرکز می‌شود.

نمونه‌گیری زمانی پایان می‌پذیرد که همه‌ی مقوله‌ها اشباع شوند؛ یعنی تا زمانی که نمونه‌ی بعدی مطالب تکمیل‌کننده‌ای به اجزای تشکیل‌دهنده‌ی نظریه نیفزاید (Glauser, 2002). اغلب، تصور بر این است که اشباع نظری زمانی اتفاق می‌افتد که دیگر طبقه‌ای تازه از داده‌ها استخراج نمی‌شود، اما، در اصل، اشباع نظری چیزی ورای این موضوع است؛ به بیان دیگر، هدف این نوع بررسی رسیدن به مجموعه‌ای از طبقات نیست، بلکه اشباع نظری به توسعه‌ی طبقه‌بندی‌ها، بر مبنای ویژگی‌ها و ابعادشان، اشاره دارد که شامل تنوعات و روابط ممکن آن‌ها با دیگر مفاهیم است (عطافر و دیگران، ۱۳۸۹). در مرحله‌ی تنظیم داده‌ها، نیز پژوهشگر می‌تواند از طریق تنظیم داده‌ها بر اساس ترتیب زمانی رویدادهای علی را در گذر زمان مشخص کند؛ زیرا توالی بنیادی علت و اثر آن نمی‌تواند به صورت موقت معکوس شود. البته باید این ترتیب زمانی بسیاری از انواع گوناگون متغیرها را پوشش دهد و به متغیر وابسته و مستقل محدود نشود (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

■ **مرحله‌ی تحلیل داده‌ها:** نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی اساساً روشی برای تحلیل داده‌هاست، نه فنی برای گردآوری داده‌ها (هومن، ۱۳۸۵) و متضمن ایجاد مفاهیم از طریق فرایند کدگذاری است؛ یعنی عملیاتی که، از طریق آن، داده‌ها تجزیه، مفهوم‌سازی و به طرق جدید منظم می‌شوند (Corbin & Strauss, 1990).

واحدهای تحلیل بدین دلیل مناسب هستند که برای جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل و فرموله کردن نظریه در رابطه‌ای دوسویه هستند (پویا و اخروی، ۱۳۸۸). بین گردآوری داده‌ها و تحلیل، هماهنگی وجود دارد. به طور مثال، نتایج هر مصاحبه پس از گردآوری تا آن‌جا که ممکن است به سرعت با بیرون آمدن چارچوب نظری، برای حساس کردن پژوهشگر درباره‌ی انواع مسائل و حوزه‌هایی که باید در مصاحبه‌ی بعدی به کار رود، تجزیه و تحلیل می‌شود. در فرایند تحلیل نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، سه فرایند همپوش مشخص وجود دارد که رویه‌های نمونه‌گیری نوعاً بر اساس آن‌ها انتخاب می‌شود. این سه فرایند عبارت است از: کدگذاری باز<sup>۱</sup>، کدگذاری محوری<sup>۲</sup> و کدگذاری انتخابی<sup>۳</sup> (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

- 
1. Open Coding
  2. Axial Coding
  3. Selective Coding



کدگذاری باز بر مفهوم داده‌ها، به مثابه ابزار تعیین مقوله‌های مربوط و مناسب، استوار است. این فعالیت به مثابه فرایند خرد کردن، بررسی، مقایسه، مفهومی کردن و مقوله‌بندی داده‌ها تعریف شده است. کدگذاری باز از بسیاری جهات قلب نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی است و هدف آن تولید مقوله‌های متفاوت برای بخش‌های داخل متن است (هومن، ۱۳۸۵). کدگذاری باز فرایند تشخیص، نام‌گذاری و طبقه‌بندی ایده‌های اساسی پیداشده از داده‌هاست (پویا و اخروی، ۱۳۸۸). محصول این مرحله مفاهیم - یعنی ارکان اصلی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی - است. کدگذاری باز مستلزم پرسیدن سؤالات ساده و مقایسه‌ی داده‌ها با هم و گروه‌بندی یا مقوله‌بندی آن‌هاست. کدگذاری محوری معمولاً زمانی استفاده می‌شود که مقوله‌ی محوری یا مرکزی، که پیونددهنده‌ی سایر مقوله‌هاست، مشخص شود. در حالی که کدگذاری باز داده‌ها را به مفاهیم و مقوله‌ها تفکیک می‌کند، کدگذاری محوری، از طریق پیوند بین مقوله و مقوله‌های فرعی آن، داده‌ها را به هم پیوند می‌دهد؛ یعنی به مقوله‌های اصلی و فرعی شکل می‌دهد. این کار مستلزم تشخیص شرایطی است که مقوله‌ها تحت آن شرایطی که در پی آن‌ها می‌آید روی می‌دهد. این کار تهیه‌ی تصویری کلی را امکان‌پذیر می‌کند (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳). کدگذاری محوری درک عمیق‌تری از روابط بین پدیده‌ها را توسعه می‌دهد. این کار از طریق برقراری ارتباط بین طبقه‌های گوناگون داده‌ها - که طی کدگذاری باز تعیین شده بودند - صورت می‌گیرد (پویا و اخروی، ۱۳۸۸). هدف اصلی کدگذاری محوری برقراری ارتباط بین فرایند و ساختار است (عطافر و دیگران، ۱۳۸۹). کدگذاری انتخابی مستلزم یکپارچه کردن مقوله‌هایی است که برای شکل‌دهی چارچوب نظری اولیه ایجاد شده بودند (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳).

بدین ترتیب، مقوله‌ای اصلی ظاهر می‌شود که معنای پدیده‌ی بررسی‌شونده را به مثابه کل القا می‌کند. کدگذاری باید با ذهنی باز و بدون توسل به ایده‌های ازپیش‌داشته صورت پذیرد؛ یعنی نباید پیشاپیش ایده‌هایی را آماده کرد و سپس، از طریق جست‌وجو در پدیده‌ی بررسی‌شونده، برای یافتن شواهد و قرائنی که مؤید آن باشد، داده‌های حاصل از کدگذاری را محدود کرد (Glaser, 1992; Strauss & Corbin, 1994; Goulding, 1998). در خلال کدگذاری باز، نمونه‌گیری باید، تا جایی که امکان دارد، به حدی وسیع صورت گیرد تا پژوهشگران را قادر سازد، درباره‌ی کشف مفاهیم، در موقعیت باز عمل کنند. در خلال

کدگذاری محوری، برای تعریف ابعاد و ویژگی‌های مقوله‌ها و برای تعریف مقوله‌های فرعی و روابطشان با مقوله‌ی اصلی نمونه‌گیری شود. در زمان کدگذاری انتخابی، نمونه‌برداری برای تقویت نظریه استفاده می‌شود. رویدادها برای تناسب با نظریه آزمون می‌شوند و نظریه پالایش می‌شود تا مقوله‌ها کفایت خود را نشان دهند (دانایی‌فرد، ۱۳۸۴).

■ مرحله‌ی بررسی روایی و پایایی پژوهش: گام آخر مقایسه‌ی نظریه‌ی شکل‌گرفته با پیشینه‌ی موجود و مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر است. این مقایسات میزان روایی، تعمیم‌پذیری و سطح نظری نظریه را افزایش می‌دهد (Eissenhardt, 1989). هرچه شباهت بیش‌تری میان این دو باشد، ممکن است قدرت تعمیم‌پذیری آن بیش‌تر باشد. در واقع، در این نوع پژوهش، برای جلوگیری از هر نوع سوگیری و نتیجه‌گیری زودهنگام درباره‌ی موضوع پژوهش، به جای آن که در ابتدای امر ادبیات نظری بررسی شود، در پایان بررسی می‌شود (هاشمی، ۱۳۸۶). به‌طور کلی، برای ارزیابی کیفیت نظریه‌های حاصل از پژوهش‌های کیفی، ترنر (۱۹۸۳) دو معیار پیشنهاد می‌کند: آیا مبانی نظری اش با رویداد اجتماعی توصیفگر به‌طور تنگاتنگ تناسب دارد؟ آیا برای افرادی که آشنایی محدودی با پدیده‌ی اجتماعی تحت بررسی دارند درک‌شدنی، روشن و صحیح به نظر می‌رسد یا خیر؟

در پژوهش کیفی، یافته‌های پژوهش از طریق درگیری فعال شخص بررسی‌کننده با پدیده‌ی مطلوب تولید شده است؛ در این صورت، مشخص است آنچه تولید شده کمابیش نشانه‌ی رویکرد بررسی‌کننده را دارد؛ به‌طور مثال، انواع مقوله‌هایی که از تحلیل نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی حاصل می‌شود به‌نظام فکری و دیدگاه جهانی تحلیلگر بستگی دارد. در حالی که اعتبار پژوهش بر اساس امکان به دست آوردن نتیجه‌ی یکسان در موقعیت‌های متفاوت با پژوهشگران گوناگون توصیف می‌شود (هومن، ۱۳۸۵)، چگونه نتایج بررسی کیفی را می‌توان معتبر دانست؟ و یا به اعتقاد برخی صاحب‌نظران (Denzin & Lincoln, 2005) بحث درباره‌ی روایی در پژوهش‌های کیفی کاری بیهوده است؛ زیرا تعاریف حقیقت کاملاً ذهنی است. اما مکسول (۱۹۹۶)، همرسل (۱۹۹۸) و سیلورمن (۲۰۰۵) از کسانی‌اند که ارزش به‌کارگیری ملاک اعتبار و روایی را در پژوهش کیفی ارتقا داده‌اند. آن‌ها معتقدند که مؤثرترین ابزار، برای ارزش‌یابی کیفیت پژوهش، اعتبار و روایی است.

● اعتبار<sup>۱</sup>: در پژوهش کیفی، پژوهشگر خود ابزار اصلی پژوهش است؛ بنابراین، هرگز پژوهش عیناً تکرار نمی‌شود که همان نتیجه را به دست دهد. علت این است که زمینه، عواطف، ادراکات و، به طور کلی، ویژگی‌های هر پژوهشگر با دیگران متفاوت است (هومن، ۱۳۸۵). برای افزایش اعتبار در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، در مرحله‌ی کدگذاری موضوعات یا مقوله‌ها، می‌توان از مقایسه‌های درونی و بیرونی استفاده کرد. دیدگاه پارادایم ساخت‌گرای، اتکاپذیری<sup>۲</sup> را می‌توان جانشینی برای اعتبار دانست؛ زیرا اگر یافته‌های بررسی متقن باشد، دقت، ثبات و هماهنگی خواهند داشت. در دنیای واقعی که محیطی طبیعی برای پژوهش کیفی است، انتظار تغییر وجود دارد؛ بنابراین تکرار پژوهش مسئله‌ساز خواهد بود (هومن، ۱۳۸۵). لینکن و گوبا (۲۰۰۰) پیشنهاد می‌کنند که به منظور ارزش‌یابی میزان اتکاپذیری، پژوهشگر باید به دنبال شواهد و مدارک کافی و دقیق تغییرات و رویدادهای عجیب در پدیده‌ای که قصد بررسی دارد باشد. او باید بررسی کند که اگر تغییری مطلوب است آیا کاملاً توصیف شده است. آیا هیچ رویداد نامنتظره اما مهمی که امکان دارد در متغیرهای بررسی اثر داشته باشد تشخیص داده شده و شواهد مربوط به طور مشروح موجود است؟ به عبارت دیگر، زمینه‌ی پژوهش باید به گونه‌ای مشروح توصیف شود.

● روایی<sup>۳</sup>: مکسول (۱۹۹۶) معتقد است مقصود از روایی اعتماد به توصیفات، نتایج، تبیین، تفسیر یا انواع دیگر جواب‌گویی‌هاست. در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، به طور مثال، ممکن است سوگیری‌های موجود در پاسخ‌ها، درک نکردن و فهم و خودآگاهی نداشتن مصاحبه‌شوندگان، نبود عینیت و محدودیت مجموعه‌ی سؤالات روایی مصاحبه را تهدید کنند. داده‌ها ممکن است، به دلیل موقعیت‌های خاص، دوره‌های زمانی و یا شرکت کنندگان مشاهده و مصاحبه‌شده دچار تحریف و انحراف شود (هومن، ۱۳۸۵). بر اساس یافته‌های پژوهش، مشارکت همکاران و مصاحبه‌شوندگان و قضاوت خبرگان و غیره درباره‌ی روایی تفسیر داده‌های مصاحبه‌های پژوهش کیفی بسیار اساسی است. روایی

1. Reliability  
2. Dependability  
3. Validity

دارای دو جنبه‌ی درونی و بیرونی است. روایی درونی<sup>۱</sup> اصطلاحی است که به اعتمادپذیری<sup>۲</sup>، امکان اطمینان و اعتقاد<sup>۳</sup>، موجه بودن<sup>۴</sup> یافته‌ها و نتایج پژوهش اطلاق می‌شود (هومن، ۱۳۸۵). به گفته‌ی کرسول (۱۹۹۸)، روایی درونی به دقت داده‌ها و این که معرف حقیقت‌اند یا نه اشاره دارد و شاخصی است که نشان می‌دهد بررسی تا چه حد واقعی است و آیا هدف پژوهش و واقعیت‌های اجتماعی آزمودنی‌ها را با دقت منعکس می‌کند. به اعتقاد لینکلن و گوبا (۱۹۹۴)، اعتمادپذیری به معنای اطمینان درباره‌ی این است که یافته‌ها از زبان داده‌ها سخن گویند. یعنی مؤلف، به اندازه‌ی کافی، توصیف غنی و عینی از لحاظ محیط، برنامه، آزمودنی‌ها، روش‌ها و تعاملات به دست آورده است. بررسی وقتی اعتمادپذیر است که افراد، معقول بودن<sup>۵</sup> و درستی یافته‌ها را در زمینه‌ی اجتماعی خود تشخیص دهند. مقصود از روایی بیرونی<sup>۶</sup> تعمیم‌پذیری<sup>۷</sup> یا کاربردپذیری<sup>۸</sup> نتایج، یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌ها در شرایط متفاوت است. طرح‌ها و روش‌های تحلیل کیفی معمولاً دارای روایی بیرونی بیش‌تری است. طرح‌های کیفی، به سبب تفاوت در محتوا و بافت زندگی واقعی، نسبت به طرح‌های سنتی و به‌شدت کنترل‌شده‌ی آزمایش‌گونه بیش‌تر مبتنی بر واقعیت است (هومن، ۱۳۸۵).

اصطلاح انتقال‌پذیری<sup>۹</sup> جانشینی برای اصطلاح روایی بیرونی و نزدیک به اندیشه‌ی تعمیم‌پذیری مبتنی بر نظریه است. این اصطلاح بر گسترش یافته‌ها و نتایج بررسی به سایر محیط‌ها، موقعیت‌ها، جوامع و شرایط دیگر اشاره دارد. در این‌جا، نکته‌ی کلیدی<sup>۱۰</sup> توصیف کامل محیط، شرایط، آزمودنی‌ها و روش‌های ویژه است. اما بار اصلی بر دوش پژوهشگر نیست؛ بلکه بر دوش کسی است که به کاربرد این اصطلاح در شرایط خود توجه می‌کند؛ یعنی پژوهشگر و یا کارورز جدید است که باید تعیین کند آیا شرایط او از لحاظ همه‌ی عناصر کلیدی محیط،

1. Internal Validity

2. Credibility

3. Believability

4. Plausibility

5. Soundness

6. External Validity

7. Generalizability

8. Applicability

9 transferability

روش‌ها، آزمودنی‌ها و غیره، برای تضمین تعمیم‌پذیری سالم و مطمئن، به اندازه‌ی کافی مشابه شرایطی است که نخستین بررسی در آن انجام یافته است یا خیر (هومن، ۱۳۸۵).



شکل شماره ۱- فرایند تدوین نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی

## ویژگی‌های نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی

کاربین و استراوس (۱۹۹۴) معتقدند برای قضاوت درباره‌ی ویژگی‌های نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی باید به نکات زیر توجه کرد:

■ تناسب نظریه با پدیده‌ی بررسی‌شونده و استخراج از داده‌های متنوع و اتکا به حوزه‌ی عام توجه‌شده؛

■ منجر شدن به درک و فهم از پدیده؛

■ تعمیم‌پذیری و امکان کاربرد نظریه در حوزه‌ای وسیع؛

■ ایجاد شرایطی که منجر به اقدام عملی از نظریه شود.

با توجه به مطالب فوق، نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی دارای ویژگی‌هایی است که نشانگر بنیادی بودن آن نظریه است. داده‌ها به طور آگاهانه و هم‌زمان جمع‌آوری و تحلیل می‌شود. گردآوری داده‌های اولیه به منظور شکل‌گیری روند جمع‌آوری مداوم داده‌ها صورت می‌گیرد تا برای پژوهشگر فرصت‌هایی را فراهم کند که میزان کفایت مقوله‌های مناسب را افزایش دهد. این ویژگی‌ها عبارت است از:

■ نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی از منابعی هم‌چون مصاحبه‌ها و مشاهدات میدانی،

یادداشت‌های روزانه، نامه‌ها، زندگی‌نامه‌ها، دست‌نوشته‌ها، گزارش‌های تاریخی،

مطالب روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها و نوارهای ویدیویی جمع‌آوری می‌شود.

■ نظریه‌پردازان این نظریه از داده‌های کمی یا ترکیب فنون تحلیلی کمی و کیفی بهره

می‌گیرند.

- نظریه‌پردازان این نظریه تعریف جدیدی از کانون‌های معمول علمی یا از هدف بررسی رفتار انسان دارند.
- نظریه‌پردازان این نظریه بر تفسیر آن چه مشاهده، شنیده، و خوانده می‌شود، تأکید دارند (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۸۳).
- به گفته‌ی صاحب‌نظران (Glaser & Strauss, 1967; Haig, 1995) نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی خوب نوعی نظریه است که:
  - به صورت استقرایی از داده‌ها استخراج شده است؛
  - بر اساس معیارهای ارزیابی خاص خود، به حد بسنده درباره‌ی آن قضاوت شده است.
- به طور کلی، مهم‌ترین ویژگی‌های افرادی که در این نوع پژوهش شرکت می‌کنند عبارت است از:
  - داشتن دانش مربوط به پدیده‌ی پژوهش‌شونده؛
  - تمایل به شرکت در پژوهش؛
  - داشتن دقت کافی برای شرکت در پژوهش؛
  - بیان دیدگاه‌های خود.

### نقاط قوت و ضعف روش مفهوم‌سازی بنیادی

درباره‌ی نقاط قوت و ضعف این روش، بحث‌های زیادی شده است؛ برای مثال، برایان‌ت (۲۰۰۲) و چارمز (۲۰۰۰) تحلیل انتقادی از آن داشته‌اند. در این‌جا، برخی از مهم‌ترین نقاط قوت و ضعف این روش در دو بخش عمده — یعنی تحلیل داده‌ها و خلق نظریه — آورده شده است. این نقاط قوت و ضعف از بررسی اصلی‌ترین منابع راهبرد مفهوم‌سازی بنیادی — یعنی گلاسر و استراوس (۱۹۶۷)، گلاسر (۱۹۹۸) و کاربین و استراوس (۱۹۹۸) — و استفاده و کاربردهایی که از این روش شده به دست آمده است.

نخست، از دیدگاه تحلیل داده<sup>۱</sup> به این بحث پرداخته می‌شود. یک نقطه‌ی قوت، در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، تحلیل داده به شکلی نظام‌مند است؛ بدین معنا که این روش از

تنظیم و مرتب‌سازی داده‌ها حمایت می‌کند و امکان ردیابی<sup>۱</sup> داده‌ها و مقوله‌ها را ایجاد می‌کند (Pries-Heje, 1992). اورلیکوسکی (۱۹۹۳)، در تجربه‌ی خود از استفاده از نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، ادعا می‌کند که این روش امکان به هم آمیختن فوق‌العاده‌ی بصیرت و بینش را در طی بررسی فراهم می‌کند. کاربین و استراوس (۱۹۹۸) هم ادعا می‌کردند که کدگذاری باز و وجه‌های خلاقانه از این روش است و کدگذاری باز و محوری از یکدیگر جدا نیستند. نقطه‌ی قوت دیگر این روش<sup>۲</sup> فرایند نمونه‌گیری نظری آن است در جایی که داده‌های جدید به منظور غنی‌سازی استنتاج نظریه گردآوری می‌شود. این فرایند با هدف کشف تفاوت‌های بین مفاهیم و غنی‌سازی مقوله‌ها و بیان ویژگی‌ها و ابعاد آن‌ها صورت می‌گیرد. در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، افراد به جست‌وجوی تفاوت‌های میان مفاهیم و مقوله‌های انباشته‌شده ترغیب می‌شوند.

با تمام نقاط قوت گفته‌شده، در بخش تحلیل داده در این روش، همواره این خطر وجود دارد که داده‌های جمع‌آوری شده به گرو گرفته شود. اطلاعات مصاحبه همیشه نتیجه‌ی تفسیر آن مصاحبه است. هم‌چنین، ممکن است در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی تمایلی به این اعتقاد که همه‌ی اطلاعاتی که فرد مصاحبه‌شونده گفته صحیح است وجود داشته باشد. نمونه‌گیری نظری فرصتی را فراهم می‌کند که، نه فقط مقوله‌ها غنی شود، امکان اعتبارسنجی و رسیدن به درکی عمیق از اظهارات طی مصاحبه ایجاد شود. خطر دیگری که در این روش وجود دارد جمع‌آوری داده‌ها به شکلی بسیار نامتمرکز<sup>۳</sup> است. اگر با ذهنی بیش از حد باز و خالی به جمع‌آوری داده‌ها بپردازیم، ممکن است با داده‌هایی بسیار وسیع و پراکنده روبه‌رو شویم (Cronholm, 2002). پس در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، تعریف سؤال تحقیق به طور صریح بسیار ضروری است؛ چرا که ما را در جمع‌آوری داده‌ها حمایت و کنترل می‌کند. البته سؤال تحقیق نباید خیلی محدود باشد و باید امکان تعریف و تنظیم مجدد آن طی پیشرفت بررسی وجود داشته باشد.

از نظر خلق نظریه<sup>۴</sup>، می‌توان نقاط قوت و ضعف نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی را به صورت زیر برشمرد: یکی از مهم‌ترین نقاط قوت نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی ساخت نظریه از داده‌های غیر ارادی<sup>۴</sup> است، که منجر به زمینه‌دار شدن داده‌های تجربی و نظری می‌شود.

- 
1. Traceability
  2. Unfocused
  3. Theory Generation
  4. Automatically

این مسئله بدین معناست که امکان ردیابی بین داده‌ها، مقوله‌ها و نظریه وجود دارد (Pries, 1992). هم‌چنین، به این معناست که امکان شفاف‌سازی فرایند ایجاد می‌شود. شفاف‌سازی فرایند اعتبار بررسی را افزایش می‌دهد. اما، با وجود این، مشکل در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی تشویق و ترغیب این روش برای رهایی کاربران از تمامی مفروضات قبلی خود است. مفهوم عملیاتی این مطلب آن است که محققان در این روش باید از مطالعه‌ی ادبیات موضوع تا پایان بررسی پرهیز کنند (Glaser & Strauss, 1967; Rennie et al., 1967). اگر فرد، در طی تحقیق، نظریه‌های موجود را نادیده انگارد، خطر کشف مجدد آن‌چه از قبل کشف شده وجود دارد. غالباً، محقق باید دانش جدیدی بر دانش موجود بیفزاید. برقراری ارتباط، بین نظریه‌ی تکامل یافته و تحقیقات منتشر شده از قبل، در طی فرایند نظریه‌پردازی اهمیت بسیاری دارد. از نظریه‌های قبلی می‌توان به مثابه بنیادی، که از داده‌های تجربی شکل گرفته‌ی نظریه‌ی تازه ایجاد شده حمایت می‌کند، استفاده کرد.

در کنار خلق نظریه، نیاز به زمینه‌دار کردن آن هم وجود دارد. شاید تفاوت بین خلق نظریه و زمینه‌دار کردن آن، به طور مفهومی، نامشخص باشد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، یکی از نقاط قوت نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی این است که ساخت نظریه، از دل داده‌های غیرارادی، نظریه را در داده‌های تجربی زمینه‌دار می‌کند. ممکن است پژوهشگر مبتدی این موضوع را به معنای نیاز نداشتن این روش به بازنگری نقادانه تفسیر کند. خلق نظریه هدفی دارد و زمینه‌دار کردن هدف دیگری دارد. بنابراین، مهم است که از نظر تحلیلی تمایز بین این دو فرایند قائل شویم. به علاوه، این که برخی فعل و انفعالات<sup>۱</sup> هم در خلق نظریه و هم زمینه‌دار کردن آن وجود دارد و می‌توانند به طور موازی باشند. برای مثال، وقتی محقق در حال مقایسه و اصلاح نظریه است، شواهد جدید می‌تواند نظریه را بهبود بخشد و تقویت کند. فرایند خلق و زمینه‌دار کردن نظریه فرایندی خلاقانه و با امکان بازنگری و چندکارکردی است (Goldkuhl & Cronholm, 2010).



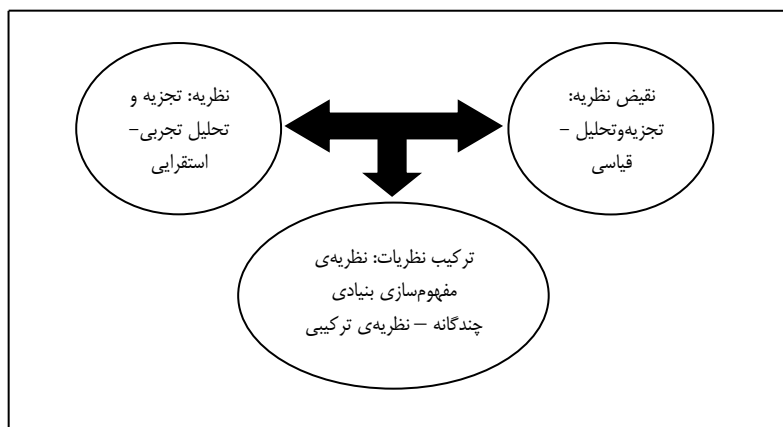
## نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی چندگانه<sup>۱</sup>

در طی سال‌ها، نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی با رویکردی متفاوت توسعه یافته است. گلاسر ایجاد تفاوت در نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی برای انکار رویه‌های اصلی‌اش را نمی‌پذیرد. اعتراض عمده‌ی گلاسر (۱۹۹۲) علیه الگوی کاربین و استراوس (۱۹۹۸) این بود که آن‌ها به اندازه‌ی کافی و محکم بر روش استقرایی، برای تحلیل داده‌ها، تأکید نکرده بودند. گلاسر معتقد بود که مفہوم‌سازی باید در مقابل استفاده از مقوله‌های از قبل موجود ظهور کند؛ هرچند به نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی، به دلیل این روش، انتقاد شده است. روش استقرایی کار با داده‌ها از نقاط قوت عمده‌ی این روش و، در عین حال، نوعی نقطه‌ی ضعف برای آن است.

اکراه نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی در استفاده از نظریه‌های قبلی به معنای نوعی فقدان اطلاعات است. در مراحل مشخصی از فرایند توسعه‌ی نظریه، استفاده از نظریه‌های موجود ممکن است الهام‌بخش باشد و برخی پریشانی‌های داده‌ها را از بین برد و امکانی برای مقایسه و مقابله‌ی یافته‌های تجربی و انتزاعات با دیگر نظریه‌ها فراهم کند. هدف این بخش از مقاله به‌چالش کشاندن برخی بنیادهای نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی و معرفی راه حلی برای توسعه‌ی نظریه‌ای به نام «نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی چندگانه» است. این راه حل بر پایه‌ی نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی نهاده شده و سعی شده است از نقاط قوت این روش استفاده و از نقاط ضعف آن پرهیز شود.

با توجه به مطالب گفته‌شده، اکنون رویه‌ی این راه حل را با دقت بیش‌تری شرح می‌دهیم. نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی به‌شدت از تجزیه و تحلیل تجربی طرف‌داری می‌کند؛ با داده‌های تجربی شروع می‌شود و سپس خلاصه‌سازی و مقوله‌بندی می‌کند. نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی روشی استقرایی است که در مقابل تحلیل نظری قیاسی قرار گرفته است. اما روش نظریه‌ی مفہوم‌سازی بنیادی چندگانه سعی می‌کند با جنبه‌های مشخصی از روش استقرایی و قیاسی ترکیب شود.

در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه، نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی سهم زیادی دارد و این روش نوعی روش توسعه‌یافته یا اصلاح‌شده‌ی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی است. البته، کاربرد و استراوس هم اقدامات مهمی برای دوری از وضعیت استقرایی محض انجام داده‌اند. پرهیز از وضعیت استقرایی محض نباید به معنای رد تحلیل تجربی مبتنی بر روش استقرایی (چنان‌که در مرحله‌ی کدگذاری نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی صورت می‌گرفت) تلقی شود. گرایش به داشتن ذهنی باز در طول بررسی داده‌های تجربی نقطه‌ی قوتی در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی است و در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه هم بر آن تأکید می‌شود؛ اما، در کنار آن، استفاده‌ی بیش‌تر و نظام‌مند از نظریه‌های پیشین هم تأکید می‌شود. شکل شماره‌ی (۲) می‌تواند این ارتباطات را برای ایجاد نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه نشان دهد.



شکل شماره‌ی ۲- نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه؛ الگوی ترکیبی منطقی روش استقرایی و قیاسی

در نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، دو فرایند زمینه‌دار کردن نظری و درونی، در کنار زمینه‌دار کردن تجربی، افزوده شده است. این فرایندهای متفاوت زمینه‌سازی فرایندهایی جدا در ساختار کاری نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه هستند و دیدگاه زمینه‌دار کردن پیشرفته‌تری را ارائه می‌کنند. پس نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه بدین‌طریق زمینه‌دار می‌شود:

- داده‌های تجربی (اغلب از طریق روش استقرایی): زمینه‌سازی تجربی<sup>۱</sup>؛
- نظریه‌های موجود از قبل (که از پدیده‌های استدلالی و نظری به دست آمده‌اند): زمینه‌سازی نظری<sup>۲</sup>؛
- تناسب صریح خود نظریه (بین اجزای خود نظریه): زمینه‌سازی درونی<sup>۳</sup>. این جنبه‌های متفاوت زمینه‌دار کردن در شکل شماره‌ی (۳) دیده می‌شود.



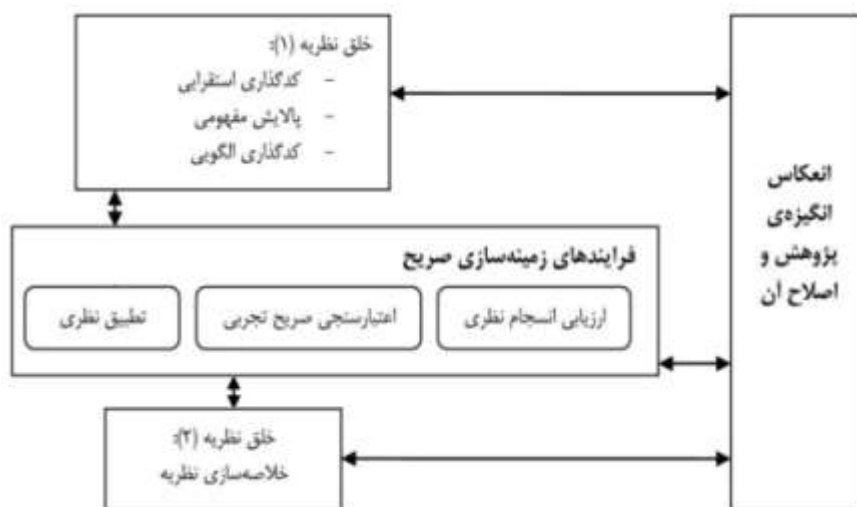
شکل شماره‌ی ۳- سه منبع مکمل زمینه‌سازی برای توسعه‌ی نظریه (منطبق بر گلدکوئیل، ۲۰۰۴)

تمرکز این نظریه مربوط به منابع دانش و اطلاعات گوناگون آن است. این نوع اطلاعات هم برای خلق نظریه و هم تضمینی برای اعتبار آن است. زمینه دار کردن به معنای فراهم کردن دلیلی برای توجیه مسئله است (Merriam-Webster, 2010). در این روش، فقط بر داده‌های زمینه‌دار شده‌ی تجربی (مانند روش نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی) تکیه نمی‌شود، بلکه در کنار آن به دیگر منابع اطلاعاتی هم نیاز است. انتقادی که قبلاً بر نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی وارد شد این بود که این روش هم از نظر تجربی و هم از نظر نظری بسیار نامتمرکز است و ممکن است سؤالات تحقیق بسیار مبهم باشد. در نظریه‌ی مفهومی سازی بنیادی چندگانه بسیار مهم است که، به طور مداوم، انگیزه و منفعت بررسی را در تحقیق منعکس کنیم. ممکن است در این روش سؤال تحقیق باز باشد، اما هدف تحقیق نسبتاً دقیق تعریف می‌شود. اگر مهم

1. Empirical Grounding
2. Theoretical Grounding
3. Internal Grounding

است که در طی فرایند پژوهش ذهنی باز داشته باشیم و به مشاهدات تجربی اجازه دهیم خود مسیر پژوهش ما را تحت تأثیر قرار دهند. باید به سؤالات تحقیق اجازه دهیم از طریق کار تجربی و نظری رشد کنند. بنابراین، در این روش، بر نقش نظریه‌ها و انگیزه‌ی پژوهش بیش‌تر از نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی سستی تأکید می‌شود. انگیزه و منفعت پژوهش، که در سؤالات پژوهش به شکل عملیاتی در آمده است، باید در طی زمان توسعه یابد و باید از نظریه‌های بیرونی با روشی ساخت‌گرا در طی فرایند پژوهش استفاده کنیم (Goldkuhl & Cronholm, 2010). ساختار کاری نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه در شکل شماره‌ی (۴) نشان داده شده است. خلق نظریه به دو قسمت تقسیم شده و، توسط سه فرایند زمینه‌سازی، مجزا شده است. در طی فرایند توسعه‌ی نظریه، نیاز است که تمرکز پژوهش از انگیزه‌ی تحقیق (مثل سؤال یا هدف تحقیق) به محورهای نظری یا تجربی تغییر جهت یابد.

فرایند پژوهش با این مسئله که چه حوزه‌ها و جنبه‌هایی به صورت تجربی بررسی شود آغاز می‌شود. انگیزه‌ی پژوهش ممکن است در طی فرایند تحقیق رشد و نمو کند. در این روش، به جای تأکید بر یک ساختار دستوری، روش کار با تحلیل داده و توسعه‌ی نظریه به شکلی انعطاف‌پذیر دنبال می‌شود و بین وظایف گوناگون جایگزینی وجود دارد (همان منبع).



شکل شماره‌ی ۴- ساختار کاری رویه‌ی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه

جدول شماره ۱- مقایسه‌ی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی و نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه

مقایسه	نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه	نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی
در مفهوم‌سازی بنیادی، درباره‌ی این مسئله تصریحی نشده است	انعکاس منفعت پژوهش و اصلاح آن	-
روش‌ها مشابه	کدگذاری استقرایی	کدگذاری باز
در مفهوم‌سازی بنیادی، درباره‌ی این مسئله تصریحی نشده است	پالایش مفهومی	-
روش‌ها مشابه	کدگذاری الگویی	کدگذاری محوری
در مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه، نیاز صرف به مقوله اصلی نیست	خلاصه‌سازی نظریه	کدگذاری انتخابی
در مفهوم‌سازی بنیادی، درباره‌ی این مسئله تصریحی نشده است	تطبیق نظری	-
در مفهوم‌سازی بنیادی، درباره‌ی این مسئله تصریحی نشده است	اعتبارسنجی صریح تجربی	-
در مفهوم‌سازی بنیادی، درباره‌ی این مسئله تصریحی نشده است	ارزیابی انسجام نظری	-

## معرفی برخی کاربردها

نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی روشی است که، در مقیاسی گسترده، پژوهشگران کیفی و به‌ویژه در بیش‌تر حوزه‌های علوم اجتماعی آن را پذیرفته‌اند. توانایی جذب این رویکرد موجب انتشار روزافزون مقالات درباره‌ی کاربردهای آن در زمینه‌های گوناگون شده است. در این بخش از مقاله، به معرفی فقط بخشی از این بررسی‌ها می‌پردازیم.

از جمله‌ی کاربردهای نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی عبارت است از: تدوین راهبرد؛ بررسی سیستم‌های اطلاعاتی؛ پژوهش‌های مدیریت کیفیت جامع؛ پژوهش‌های رهبری؛ مهندسی دانش؛ تغییر در سازمان؛ نوآوری؛ نظریه‌ی اقتصادی و تعریف محتوا (دانایی فرد، ۱۳۸۴)؛ شناسایی ویژگی‌های کارکنان کلیدی و تدوین الگویی مدیریتی (عطافر و دیگران، ۱۳۸۹)؛ بررسی به‌کارگیری روش مبتنی بر مفهوم‌سازی بنیادی در حوزه‌ی بررسی‌های

کارآفرینی (زارعی و دیگران، ۱۳۸۷)؛ مفهوم‌سازی بنیادی در تأثیر طرح سازمانی بر رهبری و تصمیم‌گیری (Rowland & Parry, 2009)؛ نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی در انواع رویه‌های آموزشی در تحصیلات تکمیلی (Gregory & Jones, 2008)؛ ارائه‌ی چارچوب معماری زنجیره‌ی تأمین محصولات با روش نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی (زارعی و مرآتی، ۱۳۸۷)؛ نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی در وظایف محول‌شده‌ی مشاوران (Gibson et al., 2010)؛ نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی در رفع مشکل روش اقدام‌پژوهی (پویا و اخروی، ۱۳۸۸)؛ بررسی علل و پیامدهای وقوع چرخه‌ی محیط زیست در کلاردشت با روش مفهوم‌سازی بنیادی (برابریور، ۱۳۸۶)؛ استفاده از فن ترکیبی مفهوم‌سازی بنیادی در پژوهش‌های پرستاری (Chen, & Boore, 2009) و مباحثات کیفی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی در ورزش و روان‌شناسی ورزشی (Weed, 2010).

هم‌چنین، نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه با تفاوت‌های زیادی در چندین بررسی پژوهشی به کار رفته است. این بررسی‌ها عبارت است از: روشی برای تغییرات سازمانی؛ کاربردهای ابزارهای نرم‌افزاری؛ پیکره‌بندی روش‌شناسی؛ مدیریت دانش؛ امنیت راهبرد پزشکی؛ ساختاربندی فرایندهای تجاری؛ استفاده از فناوری اطلاعات در مراقبت از سال‌خوردگان، مهندسی نرم‌افزار؛ الگوسازی تجارت؛ ارتباطات و هماهنگی؛ پایایی سیستم‌های اطلاعاتی؛ کار پلیسی و توسعه‌ی همکاری فردی به افراد معلول (Goldkuhl & Cronholm, 2010).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، توانایی‌های نهفته در این راهبرد امکان کاربرد آن را در رشته‌های گوناگون علمی فراهم کرده است و، با شناخته شدن ابعاد گوناگون این راهبرد، احتمال کاربرد هرچه بیش‌تر آن به‌ویژه در بررسی‌های سازمانی و مدیریتی دور از ذهن نیست.

### جمع‌بندی

تمرکز صرف بر راهبردهای پیمایشی و بی‌توجهی به راهبردهای کیفی و نوین نمی‌تواند راه‌گشای تحقیقات علمی باشد؛ از این رو، حرکت محققان به سمت راهبردهای کیفی پژوهشی

و ورود این راهبرد به عرصه‌ی پژوهش‌های علمی و کاربردی می‌تواند منجر به کاهش سلطه‌ی اثبات‌گرایی و تمایل صرف به تحقیقاتی که، فقط با داشتن اعداد و ارقام، برچسب علمی- پژوهشی به خود می‌گیرند، شود. این در حالی است که پاسخ‌گویی اثربخش نتایج و دستاوردهای تحقیقات به مسائل، مشکلات و نیازها اهمیت بسیاری دارد. از این رو، نظریه‌های به‌دست‌آمده بر اساس روش‌های تحقیق متکی بر رویکرد استقرایی به‌ویژه روش مفهوم‌سازی بنیادی— در مقایسه با سایر روش‌های تحقیق به‌مراتب به واقعیت نزدیک‌تر است؛ چرا که، در این رویکرد، نظریه از دل داده‌ها برمی‌آید و به نظر می‌رسد تطابق بیش‌تری با خواسته‌ها دارد.

همان‌طور که اشاره شد، از آن‌جا که نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی از نوعی رویکرد استقرایی برخوردار است، تحلیلگر از بررسی پیشینه‌ی تحقیق پرهیز و، نخست، اجزای نظریه را شناسایی می‌کند. به عبارت دیگر، ابتدا مفاهیم، مقوله‌ها و قضیه‌ها را باید شناسایی کند (دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۸۳). به گونه‌ای که نخست نکات کلیدی داده‌ها باید کدگذاری شود تا شکلی مفهوم به خود گیرد. این مفاهیم در ادامه به نوعی ترکیب شده که تشکیل مقوله می‌دهند که بخشی از این مقوله‌ها از سازه‌های ذهنی خود تحلیلگر به دست آید؛ سپس روابط بین مقوله‌ها و مفاهیم تعمیم می‌یابد تا قضیه‌ها پدید آیند که سرانجام نظریه تدوین شود.

بررسی سیر تکوینی نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی نشان می‌دهد که، اولاً، این نظریه مطابق با پیش‌فرض‌های پارادایم ساخت‌گرایی است؛ چرا که، در هنگام پژوهش، واقعیات ساخت‌یافته‌ی درون ذهن پژوهشگر وارد پژوهش می‌شود و پژوهشگران الزامی به مطالعه‌ی پیشینه‌ی تحقیق ندارند (دانایی‌فرد، ۱۳۸۴)؛ ثانیاً، یک رشته نقاط قوت و ضعف برای این رویکرد به ارمغان می‌آورد. از جمله‌ی نقاط قوت این روش این است که امکان نوعی تحلیل نظام‌مند و به هم آمیختن بصیرت و بینش تحلیلگر در شکل‌دهی نظریه به وجود می‌آید (Orlikowski, 1993).

هرچند مطالعه نکردن پیشینه‌ی تحقیق و خالی بودن ذهن تحلیلگر این رویکرد را دچار نقاط ضعفی می‌کند. مثل این که جمع‌آوری داده‌ها بسیار نامتمرکز است؛ چرا که تحلیلگر هیچ نوع جهت‌گیری خاصی در این باره ندارد؛ بنابراین، با داده‌هایی بسیار پراکنده و وسیع روبه‌رو

می‌شود (Cronholm, 2002). وجود چنین نقاط ضعفی در این رویکرد سبب شده است تا محققان درباره‌ی برخی از اصول اولیه‌ی این رویکرد تردید کنند و سعی در برطرف کردن این نقاط ضعف، از طریق معرفی نوعی رویکرد نوین به نام نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی چندگانه، داشته باشند. اگرچه، در این رویکرد، نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی سهم بسیاری دارد، سعی شده است از رویکرد استقرایی محض پرهیز شود و در اصول اولیه‌ی این نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی تعدیلاتی صورت دهند. در سال‌های اخیر، رویکرد نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی محض و چندگانه، به‌ویژه در علوم اجتماعی، از استقبال شایان توجهی برخوردار شده است. مرور برخی کاربردهای این دو حاکی از توانمندی این رویکرد پژوهشی در پوشش دادن موضوعات تحقیقی متنوع است.



## منابع

- برارپور، کوروش (۱۳۸۶)، بررسی علل و پیامدهای وقوع چرخه محیط زیست در کلاردشت، محیط‌شناسی، شماره‌ی ۴۵.
- پویا، علیرضا و اخروی، امیرحسین (۱۳۸۸)، راهبرد کیفی پژوهش عملی، مفهوم، پارادایم، نوع‌شناسی و مباحث تکمیلی، کتاب، دوره‌ی بیستم، شماره‌ی ۴.
- دانایی‌فرد، حسن (۱۳۸۴)، نظریه‌پردازی با استفاده از رویکرد استقرایی: راهبرد مفهوم‌سازی بنیادی، دانشور رفتار، سال دوازدهم، شماره‌ی ۱۱.
- دانایی‌فرد، حسن؛ الوانی، سیدمهدی و آذر، عادل (۱۳۸۳)، روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع، تهران: صفار.
- زارعی، بهروز و مرآتی، احسان (۱۳۸۷)، ارائه چارچوب معماری زنجیره تأمین محصولات روستایی، مدرس علوم انسانی، دوره‌ی دوازدهم، شماره‌ی ۴.
- زارعی، عظیم؛ احمدی کهنعلی، رضا و صفایی، میلاد (۱۳۸۷)، بررسی به‌کارگیری روش تحقیق مبتنی بر نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی در حوزه مطالعات کارآفرینی، کار و جامعه، شماره‌ی ۹۸ و ۹۹.
- عطافر، علی؛ صالحی، مسلم؛ آقارفعی، علی و حسینی‌پور، سعید (۱۳۸۸)، شناسایی ویژگی‌های کارکنان کلیدی و تدوین الگوی مدیریتی با استفاده از نظریه‌ی مفهوم‌سازی بنیادی، دوماهنامه توسعه‌ی انسانی پلیس، سال ششم، شماره‌ی ۲۷.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۶)، روشی برای پژوهش در مسائل سازمان و مدیریت، تهران: معاونت آموزش پژوهشگاه الکترونیک ایران.
- هومن، حیدرعلی (۱۳۸۵)، راهنمای عملی پژوهش کیفی، تهران: سمت.
- *Brayant, A. (2002), Re-Grounding Grounded Theory, Journal of information Technology Theory and Application, Vol. 4, No. 1, pp. 25-42.*
- *Charmaz, Kathy (2000), Grounded Theory: Objectivist and Constructivist Methods, In Norman Denzin & Yvonna Lincoln (Eds), Handbook of qualitative Research, 2<sup>nd</sup> ed, Thousand Oaks, CA: Sage, pp. 509-535.*

- *Chen, Hsioac-Yu; Boore, Jennifer, RP. (2009), Using A Synthesized Technique for Grounded Theory in nursing Research, Journal of clinical nursing, Vol. 18, pp 2251-2260*
- *Corbin, y; Strauss, A. (1990), Grounded Theory Reseach: Procedures, Canons, and Evaluative Criteria, Qualitative Sociology, Vol. 13, pp. 3-21.*
- *Creswell, J. (1998), Qualitative Inquiary and Reseach Design: Choosing Among Five Traditions, Thousand Oaks, CA: Stage.*
- *Cronholm, S. (2002), Grounded Theory in Use: A Review of Experiences, In Proceeding of Europen Conference on Reseach Methods in Business Reading, United Kingdom.*
- *Denzin, N.K & Lincoln, Y.S (2005), Handbook of Qualitative Reseach, Thousand Oaks, CA: Sage.*
- *Dillon, D.R (2000), Litrary Reseach in the Next Millennium: From Paradigmism to Pragmatism and Practicality, Qualitative Health Reseach, Vol. 25, No. 6.*
- *Egan, T. (2002), Grounded Theory: Reseach and Theory Building, Advances in Developing Human Resources, Vol. 4, No. 3, pp. 277-295.*
- *Eissenhardt, K.M (1989), Building Theories from Case Study Reseach, Acadamy of Management Review, Vol. 14, pp. 532-550.*
- *Garvick, J. (1999), Doubting the Philosophical Assumtion of Interpretive Reseach, International Journal of Qualitative Studies in Education, Vol. 12, Issue. 2, p. 147.*
- *Gibson, Donna M.; Dollarhide, Collette T.; Mass, Julie M. (2010), A Grounded Theory of Transformational Tasks of New Counselors, Journal of Counselor Education, Supervision, Vol. 50, pp. 21-38.*
- *Glaser, B.G (2002), Conceptualization: on Theory and Theorizing Using Grounded Theory, online: [www.ualberta.col I jam](http://www.ualberta.col I jam).*
- *Glauser, B. (1992), Basics of Grounded Theory Analysis, Mill Valley, CA, Sociology Press.*
- *Glauser, B. (1998), Doing Grounded Theory: Issue and Discussion, Mill Valley, CA, Sociology Press.*
- *Glauser, B.G; Straus, A.h (1967), The Discovery of Grounded Theory, Chicago, Atdine.*
- *Goldkuhl, Goran; Cronholm, Stefan (2010), Adding Theoretical Grounding to Grounded Theory Toward Multi-Grounded Theory, Internation Journal of Qualitative Methods, Vol. 9, No. 2, pp. 187-205.*
- *Goulding, C.A (1999), Consumer Reseach Interpretive Paradigms and Methodological Ambiguities, Europe Journal of Malceting, Vol. 33, No. 9, 10.*

- Gregory, Janet; Jones, Robert (2009), **Maintaining Competence: A Grounded Theory Typology of Approaches to Teaching in Higher Education**, *Journal of High Education*, Vol. 57, pp. 769-785.
- Guba, E.G; Lincoln, Y.S (1994), **Hand Book of Qualitative Research**, in Denzin, N.K. and Lincoln, Y.S. (Eds), *Compering paradigms in qualitative Research*, pp. 117-195.
- Guba, E.G; Lincoln, Y.S (1998), **Competting Paradigms in Qualitative Research**, in Denzin, N.K. and Lincoln, Y.S. (Eds), *The Landscape of Qualitative Research: Theories and Issues*, pp. 195-220.
- Haig, B.D (1995), **Grounded Theory As Scientific Method**, Online: [www.edu.uiuc.edu/EPSE/PES/](http://www.edu.uiuc.edu/EPSE/PES/)
- Hammersley, M. (1998), **What is Wrong with Ethnography?**, London: Routledge.
- Healy, M.; Chad, P. (2000), **Comprehensive Criteria to Judge Validity and Reliability of Qualitative Research Within the Realism Paradigm** *Qualitative Market Research, An International Journal*, Vol. 3, Issue. 3.
- Lewis, M. (1999), **Metatriangulation: Building Theory from Multiple Paradigms**, *Academy of Management Review*, Vol. 24, No. 4, p. 672.
- Lincoln, Y.S; Guba E.G. (2000), **Paradigmatic Controversies, Contradictions and Emerging Confluences**, in N.K. Denzin and Y.S Lincoln (Eds), *Handbook of Qualitative Research 2<sup>nd</sup> ed.* CA: Sage. Pp. 163-188.
- Maxwell, J.A. (1996), **Qualitative Research; Design: An Interactive Approach**, Thousand Oaks, CA, Sage.
- Merriam-Webster (2010), **Grounded**, Online Dictionary, Retrieved from <http://www.merriam-webster.com/dictionary/ground>
- Morse, J.M; John J.M. (1991), **The Illness Experience: Dimensions of Suffering** Sage, New bury Park.
- Orlikowski, J. (1993), **CASE Tools As Organizational Change: Investigating Incremental and Radical Changes in Systems Development**, *MIS Quarterly*. Vol. 17, No. 3, pp. 309-340.
- Pries-Heje, J. (1992), **Three Barriers for Continuing Use of Computer-Based Tools in Information Systems Development: A Grounded Theory Approach**, *Scandinavian Journal of Information System*, Vol. 4, pp. 119-136.
- Reimer, J. (2001), **Comments on Reading Assignments**, *Weekly Youhal*, available in: <http://fbox.VT.edu/arch/psk2/papa G 604-2001/Reimer/jro15.htm>

- Rennie, D; Philips, I.; Quartaro, G. (1988), **Grounded Theory: A Promising Approach to Conceptualization in Psychology**, *Canadian Psychology*, Vol. 2, No. 2, pp. 139-150.
- Rowland, Paul; Parry, Ken (2009), **Consensual Commitment: A Grounded Theory of the Meso-Level Influence of Organizational Design on Leadership and Decision-Making**, *Journal of the Leadership Quarterly*, Vol. 20, pp. 535-553.
- Silverman, D. (2005), **Doing Qualitative Research**, London: Sage.
- Straus, Anselm (1987), **Qualitative Analysis for Social Scientist**, New York: Cambridge University Press.
- Strauss, Anselm; Corbin, Juliet (1990), **Basic of Qualitative Research: Grounded Theory Procedures and Techniques**, New bury Park, CA: Sage.
- Strauss, Anselm; Corbin, Juliet (1998), **Basic of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory**, 2<sup>nd</sup> ed, CA: Sage.
- Strauss, A.; Corbin, J. (1994), **Grounded Theory Methodology: An Over View**, in Denzin, N.K. and Lincoln, Y.S. (Eds), *Handbook of Qualitative Research N.P: Sage Publication*.
- Thomas, A (1994), **Handbook of Qualitative Research**, in Denzin, N.K. and Lincoln, Y.S. (Eds): pp. 118-137
- Turner, B.A (1983), **The Use of Grounded Theory for Qualitative Analysis of Organizational Behavior**, *Journal of Management Studies*, Vol. 20, No. 30, pp. 333-34.
- Weed, Mike (2010), **A Quality Debate on Grounded Theory in Sport and Exercise Psychology**, *Journal of Psychology of Sport and Exercise*, Vol. 11, pp. 414-418.